

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

تاریخی	Historical
--------	------------

دکتور زمان ستانیزی
۱۹ نومبر ۲۰۱۴

تناقض در استدلال آقای سیستانی

بخش پنجم

آزادی جغرافیای افغانستان؟

آقای سیستانی در رابطه با پشتونهای آن طرف سرحد می نویسند: «از داکتر ستانیزی وامثال وی می پرسم که آیا جنگ سوم افغان وانگلیس بخاطر حصول استقلال جغرافیای موجوده افغانستان آغاز شده بود یا بخاطر استرداد سرزمین پشتونستان؟ معلومدار بخاطر آزادی جغرافیای افغانستان موجوده سازمان یافته بود و در نتیجه جان بازی های فرزندان دلیر کشور، این هدف برآورده شد.»

این مسأله آنقدر هم «معلومدار» نیست که صراحت پیشفرض خودمحوری آقای سیستانی به آن اشاره می کند. می بینیم زمانی که آقای سیستانی از آزادی یا اسارت افغانستان سخن می زند تنها حکومت افغانستان نزد شان مطرح است و نقش ملت و خاک را در کلیت دولت افغانستان نادیده می گیرند. حالا بدون آن که متوجه شده باشند حقیقت به دنبال تصحیح اشتباه شان می آید و او از «آزادی جغرافیای افغانستان» صحبت می کنند.

از قرینه استدلال آقای سیستانی بر می آید که احتمالاً کاربرد عبارت «آزادی جغرافیای افغانستان» به خاطر آنست که گویا پشتونهای ورای خط دیورند شامل معادله آزادی نیستند و اصرار می کنند که جنگ سوم افغان و انگلیس تنها «بخاطر آزادی جغرافیای افغانستان موجوده سازمان یافته بود.» ولی باز در غفلت حافظه فراموش می کنند که در صفحات قبلی به ضد همین فرضیه خود شواهدی ارایه کرده که چند مثال آن را نقلاً تقدیم می کنیم:

در قسمتی می نویسند: «درحالی که انگلیسها، هیئت افغانی را با نامه حاوی استقلال سیاسی دلشاد ساخته بودند، از واگذاری قبایل به افغانستان تذکری نداده بودند. همان است که شاه امان الله و وزیر خارجه محمودطرزی پس از مطالعه متن قرارداد، بخصوص ماده پنجم آن خشمگین گردیدند و علی احمدخان را محکوم کردند.»

و بعداً از نویسنده امریکائی ریه تالی ستوارت اقتباس کرده می نویسند که طرزی به علی احمدخان گفت: «شما حق این را نداشتید که خاک افغانستان را بدهید که برتانویها سرحدات را نشانی کنند و خود توسط یک کلمه آزادی همه چیز را از دست دادید! و امان الله خان دستور داد که علی احمدخان بعد از این از خانه خود بر آمده نمی تواند و تحت نظارت قرار داده شود.»

این تناقض صریح در استدلال آقای سیستانی و ارایه فرضیه تضاد با نوشته خود اوست که سوالات ذیل را متوجه آقای سیستانی می سازد:

۱- این که آقای سیستانی به گفتار محمود طرزی که به علی احمدخان می گوید «شما حق این را نداشتید که خاک افغانستان را بدهید» آیا کلمه «خاک افغانستان» جز خاک آنطرف خط دیورند به چیزی دیگری دلالت کرده می تواند؟ پس تنها چیزی که در اینجا «معلومات» است همانا شامل بودن خاک آنطرف خط دیورند است که آقای سیستانی از واقعیت آن انکار می کنند.

۲- در رابطه با مفهوم «خاک افغانستان را بدهید» بین آنچه من در مصاحبه گفته ام و آنچه محمود طرزی فرموده اند و امیر امان الله خان به تأیید آن علی احمد خان را تحت نظارت قرار داده اند در معنی هیچ تفاوتی نیست جز استعمال کلمات مترادف. پس از آقای سیستانی باید پرسید که آیا محمود طرزی، یعنی ورزیده ترین دیپلمات دوره امانیه هم مثل من به افتخارات افغانستان توهین کرده اند؟

۳- اگر توقیف والی احمدخان به خاطر «واگذاری» خاک و رای خط دیورند به انگلیسها نبود، پس یگانه مسأله قابل اعتراض در معاهده راولپندی همانا قطع معاش مستمری به امیر بود. مگر می توان ادعا کرد که امیر امان الله خان او را به خاطر پول مستمری انگلیس توقیف کرد؟ از این هم اهانت بزرگتر به امیر امان الله خان شده می تواند؟

۴- اگر جنگ صرف به خاطر «آزادی جغرافیای افغانستان» موجوده سازمان یافته بود، پس چرا والی علی احمد خان قرار نوشته خود آقای سیستانی در ماده سوم گفتارش به گرنت نماینده انگلیس در راولپندی گفت که «تمام قلمرو قبایل برای افغانستان واگذاشته شود...»؟ غیبت حافظه یا تناقض استدلال؟

۵- علاوه بر این چنین نبود، پس تمام اعتراضات بالای معاهده راولپندی خصوصاً به رسمیت شناختن خط دیورند در ماده پنجم آن محض برای شوخی و مزاح بود؟

۶- اگر جنگ محض برای آزادی جغرافیای افغانستان موجوده بود، پس چرا امیر امان الله خان سران قومی و موسفیدان را برای قیام عمومی و اعلان جهاد به آنسوی خط دیورند فرستادند؟

۷- از تناقضات منطقی مؤرخ چیره دست چنین بر می آید که گویا جنگ سوم افغان و انگلیس تنها «بخاطر آزادی جغرافیای افغانستان موجوده سازمان یافته بود»، یعنی امیر امان الله خان جغرافیای افغانستان موجوده را پذیرفته بود یا به عبارت دیگر خط دیورند را به رسمیت شناخته بود؟

۸- اینجاست که تناقض استدلال آقای سیستانی به اوجش می رسد زیرا اگر امیر امان الله خان خط دیورند را پذیرفته بود، پس تنها جنجال سیاسی او با انگلیسها همانا اجازه داشتن روابط با کشورهای خارجی (یعنی روسیه شوروی) بود.

۹- متن اعلامیه های مکرر استقلال از طرف امیر امان الله خان (مطابق تعریف آزادی آقای سیستانی) به استقلال داخلی و خارجی اشاره می کند. وقتی که امیر امان الله خان استقلال کامل داخلی و خارجی افغانستان را اعلان می کند، او در واقع دو هدف عمده سیاست خود را نشانی می کند:

الف- منظور از آزادی کامل در امور خارجی همانا استرداد حاکمیت بر سیاست خارجی است خصوصاً در رابطه با تحکیم مناسبات دیپلماتیک با کشورهای دیگر.

ب- در شرایط مسلط وقت عبارت «آزادی داخلی» هیچ مفهوم دیگر را افاده نمی کند جز الغای قرارداد دیورند. چون سرزمین آن طرف خط دیورند جزء لایجزای افغانستان کامل شناخته می شد و معاهده دیورند صرف عملیات امیر افغانستان را در آن مناطق در مقابل معاش مستمری برای یک میعاد موقت قبول کرده بودند. انگلیسها بعد از تغییر هر حکومت در کابل متوقع تجدید این قرارداد بودند. در واقع امیر امان الله خان با رویکار آمدنش به رأس صحنه سیاست افغانستان این توقع انگلیسها را رد کرد. استدلال متناقض آقای سیستانی به هیچ مفهوم دیگر نمی تواند عبارت «آزادی

داخلی» را تعبیر کند، جز آن که ادعا کنند که انگلیسها نظام امور داخلی افغانستان را اداره می کردند، که هرگز چنین نبود.

ولی باز هم لغزش قلمی ضعف استدلال آقای سیستانی را برملا می سازد. من معاهده راولپندی را از جهتی مضرتترین معاهدات خواندم که به معاهده دیورند ابدیت بخشید. آقای سیستانی و پیروانش نظرم را رد کرده مرا به خیانت متهم کردند، ولی زمانی که آقای سیستانی بالای کتاب آقای مصداق تبصره می کنند، در تأیید اینکه معاهده دیورند موقتی بود موقف مرا تأیید می کنند، همان موقفی که بر حسب آن مرا خاین قلمداد کرده بودند. آقای کاندید اکادمیسین در مورد، به زبان مادری خویش چنین قلم فرسایی می کنند:

«عبدالرحمن خان پخپل ژوندلیک کی په وار وار سره واری: چی ده هیڅکله نه وه گنلې، چی کومه پښتنی سیمه دی په همیشنی توگه برتانویانو ته ور پریښودل سی. آن پخپله سر موریوړند د هند خارجه سکرتر چی همدا کرښه یی وایستله، د الحاق پیش بینی نه وه کړی. «دیورند... د اتکل نه درلود چی د هند حکومتی پولی مخته ورتپل وهی، بلکی هغه یی صرف د سیاسی کنترول په خاطر ورپوری وهلی» نوشته آقای سیستانی را با همه اغلاط املائی، انشائی، نقطه گذاری، و دستوری آن اینجا بدون تصرف نقل کردیم تا دیده شود که این کاندید اکادمیسین پشتون که دیگران را به حفظ ارزشهای ملی ترغیب می نمایند، خود به ارزش دانستن زبان ملی خود واقف نیست و در تمام نوشته او یک جمله بی عیب و نقص به نظر نمی خورد. این مرد به کدام زبان از زبان پشتو و پشتون بودن خود دفاع می کند؟

۱۰- آقای سیستانی مدعی اند که جنگ به خاطر «آزادی جغرافیای افغانستان موجوده سازمان یافته بود» ولی فراموش می کنند که فتوحات آن رویهمرفته از طرف قبایل پشتونهای آن طرف خط دیورند صورت گرفت؟!؟! و فراموش می کنند که علت اصلی ظفر بر انگلیس پیوستن ده ها هزار از پشتونهای وراى خط بود که هم در اعاشه و اباته عساکر و لشکریان قومی سهم گرفتند و هم با آنها سیل آسا پیوستند و انگلیسها را از قلعه ها و حصارهای سرزمین خود راندند. آیا همه این سرزمین که از پشین و کلات و ژوب، تا وانه و تل و اتک از سلطه انگلیس آزاد ساخته شد داخل جغرافیای افغانستان موجوده بود؟ یگانه چیزی که در اینجا «معلومات» است این است که تاریخدان شهیر ما این بار با مشکل استثنای جغرافیه مواجه می شود.

از افتخارات فتوحات جنگ سوم افغان و انگلیس تاریخ از پکتیا، و تورخم و سپین بولدک یاد نمی کند، بلکه دو نام که افتخار فتح آن بر سر زبان هر افغان است عبارت اند از وانه و تل که فتح اولی کاملاً از طرف پشتونهای آن طرف خط صورت گرفت و در فتح دومى هم آنها سهم بارز داشتند. ولی در مقابل قرار نوشته خود آقای سیستانی در سه جبهه به جز زد و خورد کوچک در سپین بولدک و حمله عجولانه صالح محمدخان به تاریخ ۳ می در کمکی خبیر که آن هم به شکست مواجه شد هیچ تحرکی در محاذهای جنگی افغانستان رخ نداد. اوضاع دربار کابل به اثر افواها ت تاکتیکی جاسوسان انگلیس آنقدر متشنج شده بود که قرار نوشته خود آقای سیستانی، «در کابل، نیز بمباردمان طیارات انگلیس این تشویش را ایجاد کرده بود تا شاه و کابینه و خانواده های شان به دره پنجشیر پناه ببرند.»

۱۱- روی کدام منطق می توان گفت که مؤثرترین قوای جنگی علیه انگلیس یعنی پشتونهای آنسوی خط دیورند برای افغانستان جغرافیائی که آزاد بود می جنگیدند، ولی برای سرزمین خود شان که تحت سلطه انگلیس قرار داشت نمی جنگیدند؟ مگر تناقض استدلال باید شاخ یا دم داشته باشد تا به آن متوجه شد؟

مؤرخ ما همچنان فراموش می کند که با آن که اعلان جهاد در کابل «سازمان یافته بود»، ولی آغاز موفقانه جهاد در وزیرستان سر و صورت گرفت که لشکرهای وزیرى و مسعودى به سرکردگی شاه دوله خان به تاریخ ۲۰ می ۱۹۱۹ قلعه وانه را به محاصره کشیدند و به تاریخ ۲۴ می بالای آن حمله کرده انگلیسها را به فرار مجبور ساختند و مهمات و اسلحه ثقیل آنها را به شمول شش عراده توپ به غنیمت گرفتند. آقای سیستانی همچنان فراموش می کنند که

روز ۶ جوزا یعنی روز فتح وانه در طول دهه های متواتر در افغانستان تجلیل می شد و این همه از فتوحات مسعودی و وزیری بود زیرا نادر خان در آن زمان در سپین وام بود و بعد از فتح آن به وانه رسید و سپس با همراهی لشکرهای مسعود و وزیر به طرف تل تاخت.

گزارش چشمدید مجاهدین در صحنه چنین است که نادرخان محض دیدن گریز عساکر انگلیس به آنسوی اتک عزم بازگشت کابل کرد. نورالمشایخ او را از آستینش گرفته گفت «برادر، جهاد تمام نشده، دشمن او طرف رفت {تو این طرف میروی}». پشتونهای آنطرف خط این پس گشت آنی نادر خان را به طور طنز و جیزه در آورده می گفتند:

اوله مینه تونده نادرخان گرخی په پونده

اینجاست که اشتباهات بزرگ در بخش عملیات نظامی رخ داد که مسؤولیت مستقیم آن به نادرخان و مسؤولیت نهائی آن به امیر امان الله خان متوجه می شود: سپه سالار نادرخان باید به استحکام مواضع در جناح راست دریای سند می پرداخت و تا اعلان متارکه یک قدم به عقب بر نمی گشت. اگر انگلیسها را تعقیب نمی کرد اقلأ با استفاده از قوت لشکرهای قومی و سپاه افغانی به حفاظت مناطق مفتوحه ادامه میداد. اگر نادرخان از تاکتیکهای نظامی مؤثر و تدبیر سیاسی کار می گرفت، رویداد وقایع متارکه کاملاً متفاوت می بود. انگلیسها جرأت برگشت به مناطق قبایل پشتون را نداشتند جایی که به گفته مرحوم غبار به مجمر آتش مبارزات در آمده بود. ولی بازگشت پیش از وقت نادرخان به امر امان الله خان باعث شد که انگلیسها مناطق مفتوحه را دوباره تصاحب کنند و به اساس آن در معاهده راولپندی بر ادعای مالکیت بر آن اصرار کنند.

در نتیجه فعالیت جاسوسان انگلیس داخل دربا نه تنها عملیات نظامی امیر امان الله خان برای آزادی خاک آنسوی خط دیورند با رکود مواجه شد، بلکه زمانی که خود پشتونهای آنسوی خط دیورند انگلیسها را شکست دادند و خاک خود را آزاد ساختند، امیر امان الله خان آنها را واداشت تا مناطق مفتوحه خود را دوباره به انگلیسها واگذار شوند. علی رغم همه این وقایع انکار ناپذیر مؤرخ پشتون ما جرأت می کند و میفرماید، «من به صفت یک افغان منسوب بقوم پشتون که در وطن خواهی و وطن دوستی خود را از هیچ پشتون دیگر کمتر نمی شمارم... لازم میدانم بگویم که باید در فکر حفظ و سلامت تمامیت ارضی افغانستان موجوده باشیم و سرزمینهای آنسوی خط دیورند (پشتونستان) را به خود مردمان آنسوی خط بگذاریم تا خود سرنوشت خویش را آنطور که میخواهند رقم بزنند.» تاریخدان از واقعیت تاریخ چشم می پوشد و فراموش می کند که پشتونهای آنسوی خط دیورند سرنوشت خویش را تعیین کرده بودند، ولی ما که در «فکر حفظ و سلامت...» هستیم اشتباه نابخشودنی تاریخ را مرتکب شدیم.

مسؤولیت نهائی به امیر امان الله خان راجع می شود: اعلیحضرت امان الله خان زمانی پیشنهاد متارکه انگلیس را پذیرفت که افغانها در میدان مبارزه دست برتر داشتند. امیر عوض آن که پیشنهاد متارکه انگلیس را بعد از بررسی گزارشات محاذات جنگی از طرف مشاورین نظامی اش و بعد از مشوره با سرلشکران داخل جبهات اعلان می کرد، احتمالاً به مشوره جاسوسان انگلیس داخل دربار پیشنهاد متارکه یک جانبه انگلیس را در زمان حساسترین نقطه ضعف نظامی انگلیسها پذیرفت. در واقع به اثر این اعلان متارکه انگلیسها از یک اغتشاش سراسری در شمالغرب هند نجات یافتند. اگر امیر امان الله خان وسایل مخابراتی برای بررسی جبهات جنگ در دسترس نداشت، اقلأ از این درایت کار گرفته می توانست که حدس بزند که علت پیشنهاد متارکه از طرف انگلیس به ذات خود نشانه ضعف وضع نظامی آنها را نشان می داد و پذیرفتن یا عدم پذیرفتن آن در اختیار او است.

رمز این واقعیت تلخ را از قلم جنرال یارمحمدخان وزیری می خوانیم که در زمان جنگ سوم رتبه غوندمشری داشت:

«ما غازیان وزیرستان، گومل و ژوب انتقام شکست افغانها در ننگرهار و قندهار را از انگلیسها گرفتیم. تنها قبیله من بیش از دو هزار شهید داد. ما گزارش فتوحات خود را از طریق محمد نادرخان و شاه ولیخان به امیر امان الله خان می فرستادیم. این که این دو برادر گزارشات فتوحات ما را به کدام اندازه و چه شکل به امان الله خان می رسانیدند هیچ اطلاعی نداشتیم... غازیان در حیرت بودند که چرا امان الله خان با دشمن مغلوب موافقتنامه متارکه را قبول کرد؟! و چرا پیشنهاد متارکه بدون مصلحت و مشوره ما پذیرفته شد که دشمن را مجبور به تقاضای متارکه ساخته بودیم. (داکتر رحمت ربی خیرکیار - د اور بند ترون د جنرال یارمحمد خان وزیري له نظره (د چاپ تول حقوق خوندي دي، ۲۵ اگست ۲۰۱۳)

امیر امان الله خان همچنان سرلشکر مجاهدینی که قوای انگلیس را به سوی ژوب و قلعه نظامی سندمان دنبال می کردند، از تعقیب باز داشتند و به آنها نوشت که چون متارکه صورت گرفته، پس در تعقیب قوای انگلیس جهاد ایشان قبول نمی شود. (داکتر میرکی)

مرحوم غبار به عبارات مشابه ناعاقبت اندیشی پذیرفتن پیش از وقت متارکه را چنین بیان میکند: «اشتباه دوم امیر امان الله خان در قبولی مندرجات متارکه بود که واگذاری ده ها قلعه، و تهاونه، و مرکز نظامی مفتوحه را قبول کرد بدون آن که از انگلیسها تقاضای متقابل کند که دکه در تورخم را تخلیه کنند و چون در تقاضای اصلی متارکه نبود انگلیسها بر حفظ دکه اصرار می کردند. باز هم درایت اقوام مسعودی و وزیري این نقیصه را تلافی کرد خلاف فرمان متارکه امیر امان الله خان بار دوم بر قلعه وانه حمله کردند، و آن را تا زمانی واگذار نشدند که انگلیسها دکه را تخلیه نکردند.» و آن هم به اثر اصرار امیر امان الله خان که شاه دوله خان فرمانده لشکرهای مسعود و وزیر را وادار ساخت تا قلعه وانه را بعد از فتح دوم به تاریخ ۱۴ نومبر ۱۹۱۹ به انگلیسها واگذار شوند و انگلیسها یک بار دیگر بر اطراف وانه سرازیر شدند. انگلیسها خوشخبری این سازش امیر امان الله خان را در تلگرافی به کنایه شکست افغانی خوانده و در اسرع وقت آن را به این عبارت مخابره کردند:

"THE AFGHAN CRUX. ALLAHABAD, Nov. 14. (Received 9.50 a.m.) The Kochi column moved out from Dardoni on the 12th for Datta Khel. The first echelon reached Boya without opposition. Afghan irregulars are still in Wana, but their commander, Shah Daula, is reported to have left."

آقای سیستمی با موضعگیری سیاسی خود چنین درایت مردانگی مؤثر و به وقت مردم آن سوی خط دیورند را نادیده گرفته می نویسد: «من به صفت یک افغان منسوب بقوم پشتون که در وطن خواهی و وطن دوستی خود را از هیچ پشتون دیگر کمتر نمی شمارم، میگویم که بدون شبهه سرزمین های قبایلی آنسوی خط دیورند، از لحاظ نژادی و سوابق تاریخی متعلق به افغانستان می باشد، ولی در شرایطی که افغانستان توانائی دوباره بدست آوردن آن سرزمینها را نداشته باشد و احتمال آن موجود باشد که ممکن است دشمن آنچه در دست ماهست آنرا نیز از ما بگیرد، لازم میدانم بگویم که باید در فکرحفظ وسلامت تمامیت ارضی افغانستان موجوده باشیم و سرزمینهای آنسوی خط دیورند(پشتونستان) را به خود مردمان آنسوی خط بگذاریم تا خود سرنوشت خویش را آنطور که میخواهند رقم بزنند.»

این فقره تمام نقابها را از چهره هویت و شخصیت آقای سیستمی در هم می پاشد زیرا در نوشته او جز ترس و ناامنی دیده نمی شود و تحلیلی هم اگر داشت در همین نقطه به صفر تقرب می کند. او فراموش می کند که انگلیسها که بارها زور شمشیر افغانها را دیده بودند هرگز عزم و اراده تجاوز بر خاک افغانستان را نداشتند. انگلیسها نه تنها در جنگ اول جهانی ضعیف شده بودند، بلکه از جنبش آزادیخواهی هندوستان در تشویش بودند. انگلیسها برای حمله به سرحدات افغانستان نیامده بودند بلکه به دفاع از هند (و پشتونستان که در اجاره شان قرار داشت) در برابر اعلان جنگ

اعلیحضرت امان الله خان سفربرئی نظامی دفاعی کرده بودند. این موضعگیری انگلیسها نه تنها از فحوای اظهارات سیاسی شان هویدا بود، بلکه در ساحة عملیات نظامی شان دیده شد که علی رغم حمله عجلانه صالح محمد خان انگلیسها جرأت و اجازه پیشرفت تعرضی را نداشتند و صرف با اشغال ستراتیژیک دکه را در حومه کمکی خیبر موضع دفاعی اختیار کردند. زیرا پلانهای نظامی قوای انگلیس دفاعی بود، نه تعرضی. بمباردمان طیارات انگلیس در کابل و جلال آباد بیشتر هدف جنگ روانی داشت تا روحیه مقاومت افغانها را تضعیف کند. به عکس پلانهای نظامی امیر امان الله خان به مفهوم آزاد ساختن خاک آنطرف دیورند از نگاه سیاسی دفاعی و از نگاه عملیات نظامی تعرضی بود. پس به کدام قوه تحلیل آقای سیستمی می نویسند که «افغانستان توانائی دوباره بدست آوردن آن سرزمینها را نداشته باشد و احتمال آن موجود باشد که ممکن است دشمن آنچه در دست ماست آنرا نیز از ما بگیرد». از صیغه کلام شان چنین به نظر می رسد که هدف او در شرایط کنونی است، ولی چون از آزادساختن خط دیورند حتی در زمان امیر امان الله خان هم انکار می کنند، پس آقای سیستمی در کلیت از آزادی پشتونها و پشتونستان منکر است و آن هم احتمالاً به سبب همان بچه ترسانک هائی که امان الله خان را به فرار به پنجشیر ترغیب می کردند.

لازم به یاد آوری است که در جنگ سوم افغان و انگلیس مردم صدها قوم و قبیله از هر دو جناح خط دیورند فداکاری و سربازی کردند، خون ریختند، و جان دادند. ما به پاس سربازی و جانبازی همه مبارزین تمام جبهات سر تعظیم پائین می کنیم. اصرار بالای سهمگیری دلیرمردان آنسوی دیورند صرف در رد استدلال ارتجاعی آقای سیستمی بیان گردید که وی از حق بودن داعیه آنها انکار می کنند.

نشانه ناسپاسی و حق ناشناسی آقای سیستمی در این است که به آزادی که تا اندازه زیاد ماحصل جانبازیهای مردان آن سوی خط دیورند بود می نازد، ولی شهادتی که در این راه خون ریختند و اخلاف آنها که همین اکنون تحت حملات هوایی و زمینی جان می دهند بی تفاوتی کامل نشان داده می گویند ضرورت ادای دین کنیم. ولی حق گفتن نباید مشروط به امکان حصول حق باشد. طبق سنن محمدی دفاع از حق باید در کردار، گفتار، و پندار باشد. اگر آزاد ساختن مناطق ورای خط دیورند در توان نظامی ما نیست، اقلاً اظهار حق بودن داعیه شان باید در توان قلم فرسانی ما باشد. «که غایبی نه، نو خک خوشه».

تعجب در این است که آقای کاندید اکادمیسین با چنین طرز دید ناسپاسی گفتار مصاحبه مرا عمداً تحریف و توریه کرده با لحن حق به جانب می نویسند: «لعنت باد بر چنین پشتون بی وجدان که نه تنها به استقلال افغانستان اهانت میکند، بلکه برای تفرقه و جدائی اقوام افغانستان مذبوحانه تلاش میکند.» ولی خود مدعی است که ما باید در غم خود باشیم و مردمان آنسوی خط دیورند باید خود غم خود را بخورند. مگر این جدائی اقوام نیست؟ این است پشتونی که نه تنها از جان نثاریهای پشتونها چشم می پوشد، بلکه از داعیه آزادی خواهی شان هم انکار کرده در فرط ناسپاسی پشتونهای آنسوی خط دیورند را که حسب ادعای خودش برای آزادی جغرافیای افغانستان خون ریخته اند، مستحق حمایت اخلاقی نمی دانند.

حس بشر دوستی امر می کند که صرفنظر از روابط قوم و زبان، و دین و آئین باید از داعیه آزادیخواهی هر قوم و ملت و گروهی در هر نقطه دنیا دفاع کنیم چون انسان آزاد خلق شده، باید آزاد زیست کند. ولی آقای کاندید اکادمیسین سیستمی آنقدر در خودمحوری نفسانی خویش غرق است که از داعیه مشروع مردم هم زبان، هم کیش، و همجوار خود منکر است. اگر در خود جسارت سیاسی و شهادت افغانی نمی بیند که از داعیه به حق پشتونها پشتیبانی سیاسی کند، باید از حقوق آنها اقلاً حمایت اخلاقی کند، مگر آن که حس افغانیت و انسانیت او هم زیر شعاع دفاع از مشروطیت امانی قرار گرفته باشد.

کسی که به دیگران لعنت می فرستد و کودن خائین و ده ها ناسزای دیگر می گوید با چنین اعتراف تحت شعوری Freudian slip خود را سزاوار همه آن یاهو گوئیها می کند. اگر شمه ای از شهادت افغانی در خون شان بود با چنین بی غیرتی از ناتوانی در دفاع از حق صحبت نمی کردند. از بد بدتر این که کاندید اکادمیسین سیستانی با القاب علمی از کلمه «بی وجدان» هم با فهم عامیانه استفاده می کند و آن را به سطح بازاری به کار می برند. این کار نه تنها از سویه پائین اخلاقی شان نمایندگی می کند، بلکه تناقض در تعریف و توصیف هویت شان را نشان می دهد یعنی او را عالم نمای بی ادب قلمداد می کند. زیرا از دیدگاه هستی شناسی و عرفان بی وجدان بودن محال است، زیرا در سطح شعور ناآگاه دلالت بر ذات لایزال می کند که لامکان هر مکان است. ولی با خلاهائی که در روش علمی، ضعف قوه تحلیل، فقدان استدلال و منطق، درک جغرافیائی، حتی برداشت درست از وقایع تاریخ کاندید اکادمیسین آقای سیستانی نمایان است نباید توقع این را داشت که او از عرفان و هستی شناسی چیزی بفهمد.

سؤال اصلی در این است که چرا آقای سیستانی چنین استدلال متناقض می کند؟ به خاطر این که او نمی خواهد مسئولیتی به امیر امان الله خان راجع شود. زیرا اگر بگویند که مقصود امیر امان الله خان از «آزادی داخلی» آزاد ساختن مناطق آن طرف خط دیورند بود، پس باید به شکست امیر در مورد اعتراف کنند. زیرا مردم دو طرف خط دیورند در میدان مبارزه شجاعت، مردانگی، و جانبازی بی شایبه ای نشان دادند، ولی زعامت ملی در تلاطم و تشویش با غیبت درایت دچار بود و **عقبکشی قوای فاتح خود را در اوج حملات ظفرمندانه به نام متارکه** پذیرفت. این کار به معنی تسلیم و واگذاری حین ظفر است در تاریخ جنگهای جهانی نظیری از آن دیده نشده. اعلیحضرت امیر امان الله خان را باید به لحاظ خدماتش دوست داشت، ولی اشتباهاتش را نباید نادیده گرفت. (به بحث گسترده روی این موضوع برمی گردیم)

ولی آقای سیستانی از روی احساسات مدعی است که امیر امان الله خان هیچ اشتباه نکرده است. مثال دیگری از قضاوت متکی بر احساسات او مسأله تفاوت میان محبوبیت شهزاده امان الله خان و سردار نصرالله خان است. اشتباه آقای سیستانی در این است که وی محبوبیت را بر معیار کیفیت تعریف می کنند، در حالی که محبوبیت بر معیار کمیت و مقدار تخمین و تعیین می گردد. محبوبیت امان الله خان تنها در میان قشر محدود روشنفکران و مشروطه خواهان بود، ولی در کشوری که در مجموع جز چهار پنج مکتب اعدادیه و رشديه و یک «کالج» حبیبه بیش نداشت و شمار روشنفکران و مشروطه خواهان از پنج درصد تجاوز نمی کرد، باید در اقلیت می بود. در مقابل ذهنیت و خصلت محافظه کار دیانتی و عقبگرای ۹۵ درصد مردم افغانستان در عبارت «تخت و بخت بر قرار» خلاصه می شد که آن وجه مشترک محبوبیت سردار نصرالله خان و اکثریت قاطع ملت افغانستان بود. در نهایت دیده شد که عقبگرایی همین قشر محافظه کار، در پهلوی عوامل دیگر، سبب سقوط امیر امان الله خان گردید.

اکثراً فعالیت های مشروطه خواهی سردار نصرالله خان را به خاطر ترفیع امیر امان الله خان نادیده می گیرند. سردار نصرالله خان اگر از نگاه طرز دید دیانتی محافظه کار بود، ولی در رابطه با پیشرفت و ترقی کشور از مشروطه خواهان تراز اول بود. او از زمانی همکار نزدیک محمود طرزی بود که امان الله خان هنوز به جوانی نرسیده بود. در واقع سردار نصرالله خان بود که به همکاری محمود طرزی بنیاد مشروطه خواهی و بنیاد حزب سری را گذاشت. قرآنی که در حاشیه آن طرفداران حزب سری امضاء کرده بودند مربوط به شخص نصرالله خان بود. وی در اولین فرصت نیابت سلطنت خود که امیر حبیب الله خان در ۱۹۰۸ به سفر هند رفته بود هیأت ترکان مشروطه خواه به قیادت محمد فضلی را از قاهره به افغانستان دعوت کرد. این هیأت مخفیانه و بدون اطلاع امیر از راه بخارست، مسکو، و مشهد به افغانستان رسید و در تنظیم و رهنمائی جنبش مشروطه خواهی به صفت معلمین و مربیان مکاتب نقش فعال داشت.

نقش نصرالله خان در نهضت مشروطه خواهی، سابقه کار او با محمود طرزی، و رابطه نزدیک او با المانها و ترکها که به دعوت او به افغانستان آمده بودند، انگلیسها را مشوش ساخته بودند. با آن که انگلیسها از رویکار آمدن امان الله خان در تشویش بودند، ولی هراس بیشتر آنها از به قدرت رسیدن نصرالله خان بود زیرا نصرالله خان همچنان در بین قشر محافظه کار بدوی خصلت، در هر دوطرف خط دیورند محبوبیت داشت و با در نظر داشت تمایل مذهبی اش می توانست مردم را به سهولت به جهاد علیه انگلیس بگمارد. و چون نسبت به امان الله خان سرد و گرم روزگار را بیشتر دیده بود، و با حيله گری انگلیسها بلدیت بیشتر داشت، احتمال داشت که او مثل امان الله خان پیشنهاد متارکه انگلیسها را بدون مشوره سران اقوام درگیر جهاد به آسانی نمی پذیرفت. طوری که از یادداشتها و نوشته های تاریخی بعد از جنگ می یابیم، علت عمده شکست سیاسی امیر امان الله خان ناتوانی او در استحکام رابطه با اقوام سرحدی خصوصاً لشکریان مجاهد بود. زیرا علی رغم هیجان و شور و شغف لشکرهای مجاهدین موضع دربار کابل از ضعف و نابسامانی حکایت می کرد.

در اینجا است که سوال خانم زهره یوسف داوود مطرح بحث است که گفتند: «ما چرا همیشه جنگ را می بریم و صلح را می بازیم.» تحلیل درست این سوال ایجاب می کند که کلمه «ما» را فاعل دو عبارت متفاوت بدانیم. یعنی این که برندگان جنگ با بازندگان صلح به دو گروه مغایر اشاره و دلالت می کنند. به شهادت تاریخ جنگهای افغانستان را معمولاً قشر محافظه کار بدوی خصلت شمشیر به دست می برند، ولی صلح را قشر روشنفکران قلم به دست می بازند. روشنفکران نه تنها از جمله بازندگان صلح اند، بلکه بازندگان جنگ هم هستند. عبدالقدوس خان، صالح محمدخان و نادرخان مثالهای زنده قشر روشنفکر و تعلیم یافته جنگ سوم افغان و نگلیس اند.

این بدان معنی نیست که جانفشانیهای روشنفکران را در تعریف افغانیت قدر نکنیم، بلکه از نگاه مطالعات روانی ذهنیتهای جمعی جوامع بر می آید که با آن که هرکس حیاتش را دوست دارد، ولی در انتها انگیزه زنده ماندن در زندگی مرفه، آسوده، راحت و پراسایش بیشتر است؛ به عکس در زندگی پرمشقت حس امرار حیات به بیتفاوتی تقرب می کند، که سربازی، یعنی با سر بازی، و حتی انتحار از سطح امکان به سوی احتمال می گراید. ابعاد منفی این پدیده جامعه شناسی را گاه گاهی در خُم ایدیولوژیهای مذهبی و ملیگرانی در عبارات چون «شهید راه آزادی» رنگ مثبت می دهند. ولی کمتر کس می پرسد که چرا اکثر شهیدان راه آزادی کسبه کار، مزدور، و دهقان و دهنشین اند، در حالی که مدالهای قهرمانی زینتبخش سینه های روشنفکران شهرنشین می گردند.